



Imam Sadig Research Institute
for Islamic Sciences

Research Institute for Political
and Defence Studies

ISSN:2538-3795

Website: <http://ids.isri.ac.ir>

Volume : 1 ; Number : 1

Principles Governing Defense in International Relations from the Viewpoint of Liberalism and Islam

Mohammad Ali Shirkhani*, Ayoob Menati**, Rahim Baizidi***

Doi: <https://doi.org/10.22034/ids.2024.159145>

Received: 08/06/2024 - Accepted: 18/08/2024

(229-254)

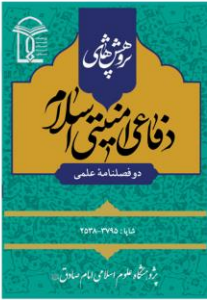
Abstract

Defense, war and peace are concepts which have been inseparable parts of human life in spite of the human development; humans have never been unaware of these concepts. War and peace are two completely distinguished and contradictory situations. This is while defense can be thought of as a middle way between war and peace. These concepts are highly valuable and significant, since they change the destiny and life of many humans.

This significance has caused thinkers to try to investigate the causes of wars and the ways to prevent them in order to reach peace and avoid corruption and death. In fact, the same issue led the ground for International Relations and the Law of International Relations field of study. In this wise investigation, defense is identified as the most effective means of preventing wars; almost all theories of international relations have dealt with this issue.

In the present article, regarding the importance of the issue of defense in the theories of international relations and also the importance of the viewpoint of Islam in this regard, we investigate and compare the defense principles from the viewpoints of Liberalism- as one of the major paradigms of international relations- and Islam using descriptive-analytical method of research and library tool for data collection. Liberals with theories like just war, preventive war, mutual dependence, democratic peace and so on and Islam with theories regarding jihad and defense have dealt with these issues.

Keywords: Liberalism, Islam, International Relations, International Law, Defense, War, Peace.



*. Professor of International Relations,
Law and Political Science, University
of Tehran, Tehran, Iran,
shirkhani@ut.ac.ir.

**.. Assistant Professor of Regional
Studies, Faculty of Literature and
Humanities, University of Ilam, Ilam,
Iran, (Corresponding Author)
a.menati@ilam.ac.ir.

***. PhD in International Relations,
University of Tehran, Tehran, Iran,
Rahim_baizidi@yahoo.com.

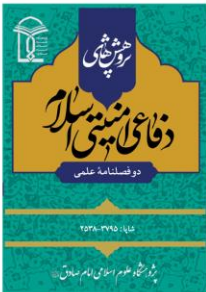


اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از منظر لیبرالیسم و اسلام

محمدعلی شیرخانی*، ایوب منتی**، رحیم بایزیدی***

شناسه دیجیتال (DOI): <https://doi.org/10.22034/ids.2024.159145>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۷
(۲۲۹-۲۵۴)



چکیده

دفاع، جنگ و صلح مفاهیمی‌اند که از دیرباز، با وجود پیشرفت بشریت، جزء جدانشدنی زندگی انسان‌ها بوده‌اند؛ انسان‌ها در هیچ زمانی با این مفاهیم، بیگانه نبوده‌اند. این اهمیت سبب شد اندیشمندان برای رسیدن به صلح، آرامش و گریز از تباهی و مرگ به بررسی علل وقوع جنگ و راه پیشگیری آن همت گماردند. در واقع، همین مسئله زمینه شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل را فراهم کرد. در این واکاوی خردمندانه، دفاع به‌عنوان کارآمدترین ابزار جلوگیری از وقوع جنگ‌ها شناخته شد؛ در این مقاله، با توجه به اهمیت مبحث دفاع در نظریات روابط بین‌الملل و همچنین اهمیت دیدگاه‌های اسلام در این باره، با روش توصیفی-تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای به بررسی و مقایسه اصول دفاع از دیدگاه نظریه لیبرال و اسلام می‌پردازیم. لیبرال‌ها با نظریاتی از قبیل جنگ عادلانه، جنگ پیشگیرانه، وابستگی متقابل، صلح دمکراتیک و ... و اسلام نیز با نظریاتی در باب جهاد و دفاع به این مفاهیم پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: لیبرالیسم، اسلام، روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، دفاع، جنگ، صلح.

*. استاد روابط بین‌الملل حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران، تهران، ایران،
shirkhni@ut.ac.ir

** استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشکده ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه ایلام، ایلام، ایران
(نویسنده مسئول)،
a.menati@ilam.ac.ir

*** دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل
دانشگاه تهران، تهران، ایران،
Rahim_baizidi@yahoo.com

مقدمه

دفاع، جنگ و صلح از مفاهیمی‌اند که همواره در تاریخ بشریت مطرح بوده‌اند. دفاع مفهومی است که بیشتر در چارچوب مفهوم بزرگ‌تر و وسیع‌تر جنگ توضیح داده می‌شود. از این رو، پرداختن به دفاع بدون توجه به جنگ امری غیرممکن به نظر می‌رسد. بر این اساس، در نوشتار حاضر به بررسی هر دو مفهوم جنگ و دفاع و البته با تأکید بیشتر بر دفاع خواهیم پرداخت.

نویسندگان نامدار بسیاری از قبیل شون تزو، توسیدید، ماکیاولی، هابس و بسیاری دیگر به این دو مفهوم اشاره کرده و دغدغه حل این مشکل بزرگ را در ذهن داشته‌اند. علاوه بر این، نفس‌شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل بعد از جنگ جهانی اول برای جلوگیری از بروز جنگ‌های دیگر و حل اختلافات از طرق صلح‌آمیز بوده است. در کنار این، نهادهای بسیاری در سطح جهان وجود دارند که هدف اصلی آنها برقراری صلح و جلوگیری از بروز جنگ می‌باشد. با وجود همه این مسائل، در برخی موارد نمی‌توان از وقوع جنگ جلوگیری کرد. برای مثال، برخی اعتقاد دارند که در صورت مقاومت چمبرلن نخست‌وزیر وقت انگلستان در مقابل خواست‌های جاه‌طلبانه هیلتر هرگز چنین جنگی رخ نمی‌داد. اما واقعیت این است که حتی در صورت مقاومت بیشتر دول متفق تنها زمان شروع جنگ تغییر می‌کرد و نه چیز دیگر. البته، نمی‌توان گفت که پدیده جنگ اجتناب‌ناپذیر است، بلکه حذف جنگ از روابط دولت‌ها در سطوح کلان و، سپس، حذف جنگ در سطوح خردتر از قبیل گروه‌های مذهبی، قومی و حتی افراد نیازمند تغییرات اساسی در اندیشه، تفکر و شیوه زندگی انسان‌هاست که اگر امری امکان‌ناپذیر نباشد، بسیار مشکل است، همان‌گونه که شکسپیر در نمایشنامه هانری پنجم می‌نویسد: «در طول تاریخ، صلح برهنه، فقیر و تحت فشار بوده است» (Cortright, 2008 p. 1).

با این توضیح، پرداختن به اصول و موازین دفاع در شناخت و پیشگیری و محدودیت استفاده از ابزار جنگی کمک بسیاری می‌نماید.

بیان مسئله

این مقاله با هدف تبیین وجوه اختلاف و اشتراک اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از دیدگاه رویکردهای لیبرالیستی و اسلامی به این مسئله می‌پردازد که رویکردهای لیبرالیسم و اسلام چه اختلافات و اشتراکاتی در ارتباط با اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل دارند. فرضیه مقاله در پاسخ به این سؤال این است که در هر دو رویکرد اصل بر صلح است و جنگ یک استثنا می‌باشد. همچنین، در هر دو رویکرد دفاع به عنوان ابزاری مناسب برای پیشگیری از وقوع جنگ مطرح است، با وجود این، این دو رویکرد در نوع دفاع و ابزار دفاعی از یکدیگر فاصله می‌گیرند. محض نمونه، رویکرد اسلامی تأکید بیشتری روی شاخص‌های قدرت سخت در دفاع داشته، در حالی که تأکید لیبرال‌ها بیشتر روی شاخص‌های قدرت نرم و همچنین ساختارهای داخلی حکومت‌هاست.

روش‌شناسی و سازماندهی پژوهش

روش پژوهشی که نگارندگان برای پردازش مسئله این مقاله - یعنی مطالعه مقایسه‌ای اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از دیدگاه رویکرد لیبرالیسم با رویکرد اسلامی - از آن بهره برده‌اند روش توصیفی تحلیلی است. در روش مذکور، منابع مورد استفاده از منابع دست‌اول و دست‌دوم (پارسی و لاتین) می‌باشند. همچنین، ابزار گردآوری به‌کارگرفته شده در این مقاله از نوع کتابخانه‌ای می‌باشد.

نوشتار پیش‌رو در سه بخش مرتبط با همدیگر سازماندهی شده است: در بخش اول، به بررسی مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی رویکرد لیبرالیسم و رویکرد اسلامی، در بخش دوم، به اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از دیدگاه لیبرالیسم و در بخش سوم به اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از دیدگاه اسلام پرداخته‌ایم.

مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی رویکرد لیبرالیسم

لیبرالیسم به لحاظ هستی‌شناسی اندیشه‌ای به غایت فردگرایانه است. از نگاه اندیشمندان لیبرال، آنچه واقعاً وجود دارد فرد است. لیبرالیسم دولت را به عنوان بازیگر اصلی در عرصه سیاست بین‌الملل می‌داند. البته،

لیبرال‌ها بر این اعتقادند که علاوه بر دولت‌ها می‌باید به بازیگران دیگری در سطوح فراملی نظیر سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، انجمن‌ها، رژیم‌های بین‌المللی و در سطوح فراملی نظیر احزاب، گروه‌های فشار، گروه‌های نفوذ نیز عنایت کرد. لیبرالیسم به لحاظ فلسفی و انسان‌شناسی وام‌دار اندیشه‌های فلسفی رواقیون و تعالیم مسیحیت ویژه «سن پیر» است که در قرن هجدهم، کانت به آن رنگ فلسفی داد. در حالی که مذهب یون رواقی بر سرشت نیک انسان تأکید داشتند و صلح را نوید می‌دادند، کانت عقل را چراغ راه آینده بشر معرفی کرد. به عقیده وی، انسان به سوی جامعه روشن و آزاد در حرکت است و به صلح ابدی نزدیک می‌شود. (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۴).

لیبرال‌ها معتقدند که صلح هسته اصلی روابط بین‌الملل است نه جنگ، چرا که در میان انسان‌ها هم‌نوايي منافع وجود دارد و پیگیری منافع افراد به منافع ملت خواهد رسید و به دنبال آن، منافع جامعه ملل تحقق خواهد یافت. بنابراین، همان‌طور که ارتقای منافع افراد به ارتقای عام خواهد رسید، ارتقای منافع ملی نیز از طریق گسترش صلح و توسعه جهانی امکان‌پذیر خواهد بود. البته، برخی از ایده‌آلیست‌های میانه‌رو جنگ را به ذات انسان نسبت می‌دهند ولی می‌گویند این بیماری مزمن را می‌توان از طریق ایجاد نهادهای سیاسی درمان کرد (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۶).

چه آنهایی که از دریچه سیاست به رویدادهای بین‌المللی می‌نگرند و چه آنهایی که از دید اقتصادی به تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل می‌پردازند، بر این باورند که در رویکرد لیبرالیستی رابطه‌ای کم و بیش مستقیم بین صلح و دموکراسی لحاظ شده است؛ لیبرال‌ها با در نظر گرفتن حق تعیین سرنوشت ملل، رضایت مردم در ایجاد حکومت و نحوه اداره کشور و، در نهایت، ایجاد حکومت دموکراتیک معتقدند که این حکومت‌ها قادرند ثبات، صلح و حکومت قانون در داخل و صلح و امنیت بین‌الملل را تأمین نمایند (نوع‌پرست، ۱۳۹۰: ۱۰).

به طور کلی، لیبرالیسم دولت را بازیگر صحنه سیاست بین‌الملل می‌داند ولی نه به صورت تنها بازیگر اصلی بلکه بر این اعتقاد است که علاوه بر دولت‌ها می‌باید به بازیگران فراملی نیز توجه کرد. لیبرال‌ها منافع ملی دولت‌ها را مجموعه‌ای یکپارچه ندانسته، آن را

نتیجه چانه‌زنی‌های سیاسی، بحث و اقناع، مصالحه و مذاکره میان بخش‌های مختلف در یک نظام کثرت‌گرا تلقی می‌کنند. لیبرال‌ها بر اهمیت مسائل اقتصادی، فناوری و زیست-محیطی بیش از جنبه‌های نظامی تأکید دارند (قوام، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶).

در ارتباط با وجود نظم در سیاست‌های جهانی، آنان بر این اعتقادند که «اصولاً چنین نظامی لزوماً از نظام موازنه قدرت سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از تعاملات میان لایه‌های زیادی از ترتیبات حاکم یعنی قوانین، هنجارهای توافق شده، مقررات نهادی و نیز رژیم‌های بین‌المللی نشئت گرفته است» (Danilovic & Clare, 2009: 347).

مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی رویکرد اسلامی

هر نظریه مربوط به روابط بین‌الملل دارای مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خاصی می‌باشد که این مبانی به رویکرد آن نظریه در ارتباط با ماهیت روابط بین‌الملل قوام می‌بخشد؛ رویکرد اسلامی روابط بین‌الملل هم از این قاعده مستثنا نبوده، دارای مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاص خود می‌باشد که بر رویکرد این نظریه اثرگذار است. نگاهی به جهان‌بینی الهی و مجموعه معارف موجود در قرآن و سنت ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که اسلام هستی‌شناسی خاصی را ترویج می‌کند. هستی‌شناسی رویکرد اسلامی روابط بین‌الملل در چارچوب هستی‌شناسی عام اسلامی قرار می‌گیرد. هستی‌شناسی به این موضوع جوهری می‌پردازد که جهان هستی از چه عناصر و اجزائی تشکیل شده و چگونه هستی یافته است و تعامل و واکنش اشیاء و موجودات تشکیل‌دهنده عالم هستی به چه نحو است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۸)

و نیز نگرش اسلام به روابط بین‌الملل متأثر از انسان‌شناسی و نوع نگاه آن به ماهیت انسان و غایات وجودی آن است. در اسلام، سرشت انسان دارای دو بعد خیر و شر است، به گونه‌ای که زمینه‌های صلح‌خواهی یا جنگ‌طلبی بالقوه در او وجود دارد. در جهان‌بینی اسلامی، انسان صرفاً حیوان مادی نیست بلکه دربردارنده ارزش‌های الهی انسانی نیز می‌باشد. در قاموس اسلامی، آنچه اصالت دارد ارزش‌ها و سجایای معنوی است. از این رو، حرکت تکاملی انسان جامعه بشری را به سمت ثبات صلح و عدالت می‌راند. مشخصه بارز

این رهیافت - که سرشت انسان‌ها را کارگزاران صحنه روابط بین‌الملل آمیخته از نیروهای متمایل به خیر و نیکی و پستی و شرارت می‌داند - ارائه الگویی است که در آن تلفیقی از دو حالت واگرایی و همگرایی، اساس روابط میان واحدهای سیاسی را تشکیل می‌دهد. (ستوده، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۲۰۶).

اصول حاکم بر جنگ و دفاع در روابط بین‌الملل از دیدگاه لیبرالیسم

نظریه لیبرال روابط بین‌الملل مبتنی بر یک سلسله گزاره‌هاست که عمدتاً از مقایسه نظام داخلی از لحاظ رابطه میان افراد در درون دولت ناشی می‌شود، از جمله آنکه صلح به بهترین وجه از طریق اشاعه نهادهای دموکراتیک در سرتاسر جهان حاصل می‌شود. این حکومت‌ها هستند که سبب بروز جنگ می‌شوند، نه مردم. بر این اساس، نظام‌های دموکراتیک اساساً صلح‌طلب‌تر از سایر نظام‌های سیاسی هستند. بدین ترتیب، یک نظام بین‌المللی که متشکل از دولت‌های دموکراتیک باشد به استقرار صلح دائمی و از بین رفتن تعارض منجر خواهد شد. تحت این شرایط، امپریالیسم یک پدیده غیراخلاقی تلقی می‌شود و رضایت تنها عامل مشروعیت حکومت‌ها به شمار می‌رود. (قوام، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۴)

لیبرال‌ها، هرچند آنارشیست بودند نظام جهانی را می‌پذیرند، جنگ را واقعیت انکارناپذیر تحولات نظام بین‌الملل نمی‌دانند و، هرچند بر هرج و مرج گونه بودن نظام جهانی اذعان دارند و نظام بین‌الملل را فاقد اقتدار مرکزی همچون نظام داخلی می‌دانند، کانون توجه خود را روی آزادی متمرکز کرده‌اند؛ آنها اعتقاد دارند که روزی جهانیان آزادی خود را فدای کسب امنیت کرده‌اند. پس، هم اکنون باید جهت کسب آزادی ناامنی را پذیرفت.

عمده لیبرال‌ها (به استثنای نولیبرال‌ها) دولت‌ها را اصلی‌ترین بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل نمی‌دانند بلکه بر این اعتقادند که علاوه بر دولت‌ها، باید به بازیگران فراملی نیز بهای بیشتری داد. بدین ترتیب، آنها پدیده‌ای به نام منافع ملی [آن گونه که رئالیست‌ها مطرح می‌نمایند] را قبول ندارند، زیرا از نظر آنان منافع ملی صرفاً نشان‌دهنده نتیجه رفتارهایی است که سازمان‌های بوروکراتیک در فرایند تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های داخلی می‌نمایند. (قوام، ۱۳۸۴: ۳۷-۳۸)

علل بروز جنگ و عوامل تعیین کننده صلح از دید لیبرالیسم

اندیشمندان کلاسیک لیبرال عمدتاً صلح جهانی را از رهگذر ایجاد یک نظام بین‌المللی و مسئولیت دسته‌جمعی قابل دستیابی می‌دانستند. علل بروز جنگ و عوامل تعیین‌کننده صلح از دید نظریات کلاسیک لیبرال را می‌توان در سه دیدگاه عمده شناسایی کرد:

- دیدگاه اول لیبرالیسم متأثر از ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲) می‌باشد که با اشاره به حقوق جنگ، ابراز می‌دارد: «جنگ به هیچ‌وجه رابطه انسان با انسان نیست بلکه رابطه کشور با کشور است که در آن افراد، نه به عنوان انسان یا حتی به عنوان تبعه بلکه به مثابه شهروندان و مدافعان و تنها حسب تضاد و اتفاق با یکدیگر دشمن شده‌اند». از این حیث، نظر روسو به سمت دولت‌هاست. در واقع، روسو آنها را مسئول جنگ‌ها می‌داند. این دیدگاه ضمن تأکید بر طبیعت انسانی علت اصلی تعارض در روابط بین‌الملل را دخالت حکومت‌ها در سطوح داخلی و بین‌المللی می‌داند که این خود می‌تواند سبب برهم زدن طبیعی شود. تحت این شرایط، توسعه آزادی‌های فردی، آزادی تجارت، رونق اقتصادی و بالاخره افزایش وابستگی متقابل می‌توانند به صورت عوامل تعیین‌کننده صلح تلقی گردند.

- دیدگاه دوم لیبرالیسم اعتقاد دارد که بروز تعارض و جنگ در روابط بین‌الملل را باید در ماهیت غیردمکراتیک سیاست بین‌الملل - به‌ویژه سیاست خارجی کشورها - جستجو کرد، در حالی که فراهم کردن امکانات لازم برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت از سوی ملت‌ها و وجود حکومت‌های باز و پاسخگو نسبت به افکار عمومی و همچنین، ایجاد نظام امنیت دسته‌جمعی، در مجموع، می‌توانند از عوامل تعیین‌کننده صلح به شمار روند.

- در دیدگاه سوم، ضمن توجه خاص به ساختار نظام بین‌الملل، وجود موازنه قدرت علت بروز تعارض و جنگ در روابط بین‌الملل تلقی می‌شود، در حالی که وجود یک حکومت جهانی با برخورداری از قدرت و توانایی‌های لازم برای میانجیگری و اجرای تصمیمات می‌تواند امکانات لازم را برای استقرار صلح فراهم آورد. (قوام،

توماس وودرو ویلسن،^{۶۹} نظریه‌پرداز و سیاست‌مدار لیبرال، را می‌توان از جدی‌ترین طرفداران این الگو دانست. گرچه با رویدادهایی از قبیل تشکیل جامعه ملل، عدم موافقت کنگره ایالات متحده با پیوستن به این سازمان و همچنین وقوع جنگ جهانی دوم، رؤیای ویلسن به حقیقت نپیوست، تلاش وی درخور توجه و از نظر بسیاری قابل تحسین است. (Lipset, 1995: 1377-1379) رویکرد ویلسن - که هم‌آهنگ با بسیاری از لیبرال‌های آن عصر بود - با شروع جنگ جهانی دوم تضعیف شد، چرا که آلمان‌ها مردمی بودند که هم از حق تعیین سرنوشت برخوردار بودند و هم در انتخاباتی آزاد، حزب نازی را برای اداره کشور مناسب دانسته و برگزیده بودند و نیز در قانون‌مداری بسیار بهتر از جمهوری وایمار عمل کرده بودند. (Elman, 1997: 2-5) بدین ترتیب، این پرسش که با وجود همه این شرایط چرا جنگ جهانی دوم رخ داد و عدم پاسخ قانع‌کننده به این پرسش از جانب لیبرال‌ها سبب تضعیف نظریات لیبرال روابط بین‌الملل در این دوره شد.

این ضعف‌های نظری و اتهاماتی از قبیل هنجاری و غیرعلمی بودن لیبرالیسم بعدها موجب مسلط شدن جریان رقیب، یعنی رئالیسم، در نیمه دوم قرن بیستم شد که همچنان بیشترین سهم از ادبیات تولیدشده در رشته روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده است. در واکنش به این نواقص، لیبرال‌های بعدی با نظریات و اندیشه‌های به‌روزتر و کارآمدتری وارد عرصه رقابت نظری با رئالیسم شدند، نظریات و ایده‌هایی از قبیل صلح دمکراتیک، جنگ عادلانه، جنگ پیشگیرانه، فراملی‌گرایی، وابستگی متقابل، نظریه ارتباطات، همگرایی، کارکردگرایی، نهادگرایی نولیبرال و قدرت نرم.

اصول دفاع و جنگ را می‌توان در چارچوب کلان‌تر امنیت نیز بررسی و مطالعه کرد. نویسندگان لیبرال بسیاری به بحث امنیت، به‌ویژه بحث جنگ و اصول دفاع، پرداخته‌اند. برای مثال، در میان چهره‌های برجسته لیبرال، مایکل ماندلبوم به امنیت مشترک و شفافیت بیشتر در زمینه نیروها و عملیات نظامی، تدافعی بودن ترکیب آنها و استفاده از زور صرفاً در

۶۹. توماس وودرو ویلسن (۱۹۲۴-۱۸۵۶)، استاد و رئیس دانشگاه پرینستون، فرماندار نیوجرسی که برای دو دوره از ۱۹۱۲ عهده‌دار مقام ریاست جمهور آمریکا از حزب دموکرات بود.

خدمت اهداف دفاعی اشاره می‌کند (Mandelbaum, 1988). همچنین، کارل دوپیچ در نظریه ارتباطاتش با هدف حذف جنگ و نیل به صلح به جوامع امنیتی اشاره دارد که شامل جامعه امنیتی ترکیب‌شده [در درون حاکمیت واحد] که هدفش کسب قدرت بیشتر است و جامعه امنیتی کثرت‌گرایانه را شامل می‌شود که هدف اصلی این جامعه حفظ صلح است. این جوامع در روابط خود با یکدیگر به جنگ متوسل نمی‌شوند. (Tuscisny, 2007: 425-449)

دفاع در نظریه وابستگی متقابل

لیبرال‌ها در نظریه وابستگی متقابل - هرچند به طور غیرمستقیم - به مسئله امنیت و دفاع می‌پردازند. طبق این نظریه، مجموعه مسائل مربوط به سیاست خارجی ابعاد مختلف و سلسله‌مراتب نامشخص دارد. با وجود این، مسائل امنیتی و دفاعی و نظامی در رأس مسائل بین‌المللی نیستند، بلکه مسائل اقتصادی و رفاهی اهمیت ویژه دارند. کارکردگراها نیز سعی دارند صلح را از طریق همکاری‌های فنی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی به دست آورند. نوکارکردگرایان نیز نظر مشابهی دارند، با این تفاوت که مسائل سیاسی را از مسائل اقتصادی جدا نمی‌کنند. علاوه بر اینها، بسیاری دیگر از لیبرال‌ها به رابطه تجارت آزاد و صلح و امنیت اشاره می‌کنند. (ر.ک. مشیرزاده، ۱۳۸۴) در قرون هجدهم و نوزدهم، در بریتانیا، طرفداران تجارت آزاد مانند آدام اسمیت اعتقاد داشتند که تجارت آزاد رفاه، امنیت، صلح و سعادت را به همراه دارد. بعدها، ریچارد کوبدن استدلال نمود که تجارت، علاوه بر افزایش منافع اقتصادی، مانع بروز جنگ و سبب ادامه رونق و رشد اقتصادی است، چراکه در یک دموکراسی مردم به افرادی رأی می‌دهند که ضامن ادامه جریان سود باشد. (Oneal, 2001: ۲۹-۳۰)

دفاع در نظریه صلح دمکراتیک

امانوئل کانت اولین نظریه‌پرداز صلح دمکراتیک بود. وی در کتاب صلح پایدار، حکومت‌های دمکراتیک را طرفدار صلح و مخالف جنگ طلبی می‌داند، زیرا به خصلت نیکوی انسان‌ها اعتقاد داشت. راه حل وی برای مسئله جنگ دمکراتیک‌تر شدن، شفافیت بیشتر دولت‌ها، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، و همکاری و همگرایی بیشتر است.

(see: Lipset, 1995)

کانت سه اصل را برای برقراری صلح و ایجاد امنیت برمی‌شمرد که عبارت‌اند از:

۱. قانون اساسی جمهوری خواهانه که باید متضمن آزادی و برابری شهروندان و همچنین تفکیک قوا باشد

۲. بنا نهادن اساسی اخلاقی به وسیله شناسایی حقوق مشروع شهروندان و جمهوری‌های دیگر، در جهت برقراری اتحادی صلح آمیز بر اساس حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی

۳. تدوین قانونی جهانی که تجارت آزاد و بازرگانی را برای روابط فرامرزی و ایجاد انگیزه‌های مادی برای تفاهم و نه درگیری ایجاد نماید. (Oneal, 2001: 29-30)

نظریه صلح دمکراتیک با یک وقفه کوتاه در دوران جنگ سرد، در نهایت، با پیروزی بیل کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده جان تازه‌ای گرفت. وی اعتقاد عمیقی به رابطه دمکراسی و تقویت صلح داشت. (Elman, 1997: 2-5) رویکرد صلح دمکراتیک به دفاع بیشتر متوجه ساختارهای داخلی حکومت‌هاست و تغییر در این سطوح را منجر به تغییر در سطوح کلان‌تر از قبیل نظام بین‌الملل می‌داند.

دفاع در نظریه جنگ عادلانه

در یک تقسیم‌بندی دیگر، لیبرال‌ها به دو گروه مداخله‌گر و غیرمداخله‌گر تقسیم می‌شوند. لیبرال‌های مداخله‌گر بر این اعتقادند: گرچه «پیشرفت» از نظر تاریخی اجتناب‌ناپذیر است، در برخی از موارد ضرورت ایجاد می‌کند که برای رهایی از شر مخالفان و ضد لیبرال‌ها به جنگ مبادرت کرد. بنا بر این نگاه، جنگ عادلانه ابزار دفاعی مشروع است.

در مقابل این گروه، لیبرال‌های غیرمداخله‌گر قرار دارند که معتقدند ارزش‌های لیبرالیسم به گونه‌ای است که به وارد آوردن فشار از سوی هواداران آن نیازی نیست. برای مثال، اتخاذ سیاست مهار و سیاست «سد نفوذ» از سوی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، در حقیقت، مصالحه‌ای میان دو شکل لیبرالیسم است (قوام، ۱۳۸۴: ۳۵).

نظریه جنگ عادلانه که در گروه اول دسته‌بندی می‌شود، در واقع، ریشه در آموزه‌های مسیحیت دارد. طبق این نظریه، جنگ تحت شرایطی خاص جایز و مشروع است و کشور

زیان دیده که حق مشروع دفاع را دارد می‌تواند به جنگ متوسل شود. همچنین طرفداران این نظریه معتقدند که می‌توان خشونت و درگیری را از طریق معیارهای فلسفی، اخلاقی و سیاسی منظم و محدود کرد. برخلاف دوران باستان که جنگ یک امر طبیعی در روابط بین‌الملل تلقی می‌شد. این نظریه توانست تا حدودی کاربرد زور در روابط بین‌الملل را محدود و قواعد مربوط به آن را تنظیم کند. بیشتر نظریه‌پردازان و طرفداران جنگ مشروع یا عادلانه چهار شرط را برای مشروع یا عادلانه بودن جنگ عنوان می‌کنند:

۱. هدف جنگ مشروع و اخلاقی باشد؛
 ۲. آغاز و هدایت جنگ به وسیله یک مرجع قانونی (مانند حاکم) باشد؛
 ۳. احتمال به دست آوردن موفقیت در جنگ وجود داشته باشد؛
 ۴. به کارگیری جنگ نه تنها نباید دشمنی و بی‌نظمی شدیدتری را ایجاد کند بلکه برعکس، باید سبب خیر، منفعت و برقراری مجدد عدالت شود.
- دسته‌ای از نولیبرال‌های هنجاری نیز به دخالت بشردوستانه در چارچوب جنگ عادلانه اعتقاد دارند. (Hobson, 2001: 17) در این چارچوب و در سال‌های اخیر، دسته‌ای از حقوق از قبیل حقوق قبل از جنگ، حقوق زمان جنگ و حقوق بعد از جنگ نیز در ادبیات این نظریه مطرح شده‌اند که هنوز وارد گفتمان اصلی نظریه جنگ عادلانه نشده‌اند. البته، در چارچوب سازمان ملل متحد نیز - که با هدف تأمین صلح و امنیت بین‌المللی و با آرمان‌های لیبرالیستی تأسیس شد، به موجب مواد ۳۹ تا ۴۲ و همچنین ماده ۵۱ از فصل هفتم منشور ملل متحد - به دفاع مشروع و تنبیه متجاوز از طرق قهرآمیز اشاره شده است که عمدتاً مبتنی بر استدلالات جنگ عادلانه می‌باشد.

دفاع در رویکرد جنگ پیشگیرانه و جنگ پیش‌دستانه

کارل پوپر فیلسوف لیبرال بریتانیایی اعتقاد داشت که گرچه جنگ بدبختی بزرگی است اما وسیله‌ای اجتناب‌ناپذیر برای دفاع و دستیابی به صلح و نجات جهان است. پوپر در سال ۱۹۹۲ در مصاحبه با اشپیگل از نظریه‌ای دفاع کرد که بر اساس آن «جهان متمدن» [غرب] باید مسئولیت اقدام نظامی مشترک علیه رژیم‌هایی چون صدام حسین را بر عهده می‌گرفت.

وی اعتقاد داشت که استفاده از زور باید به وسیله استفاده از زور متوقف شود. به نظر پوپر، بیشتر جنگ‌های معاصر ناشی از اعمال نامشروع تجاوز نیست بلکه ناشی از ترس از تجاوز است و در اینجاست که بحث جنگ پیشگیرانه در دفاع از امنیت مطرح می‌شود. (عبدالعظیم، ۱۳۸۶: ۸) به دنبال حملات تروریستی به نیویورک و واشنگتن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت جورج بوش، جنگ پیشگیرانه را به صورت رسمی احیا و آن را شالوده‌دکترین خود در مقابله با تروریست‌ها و دولت‌های نامطلوب قرار داد. وی در حمله به عراق از آن نیز فراتر رفته، جنگ پیشگیرانه‌ای را علیه این کشور به راه انداخت. البته، در مورد مشروعیت و قانونی بودن این شکل از دفاع مباحث بسیاری ارائه شده است.

دفاع در چارچوب مفهوم لیبرالی قدرت نرم

جوزف نای نظریه پرداز برجسته لیبرال امنیت را در چارچوب قدرت نرم و توانایی اثرگذاری بر دیگران برای به دست آوردن پیامد مطلوب می‌داند. وی اعتقاد دارد از سه راه می‌توان اعمال قدرت و ایجاد امنیت کرد: از راه تهدید، از راه تطمیع و از راه جذب، که دیگران را وادار می‌کند آنچه شما دوست دارید دوست بدارند. از نظر جوزف نای، بر اساس قرائت‌ها و تعاریف قبلی، امنیت و دفاع از این طرق تعریف و اندازه‌گیری می‌شود: حفظ مستعمرات، مسئله تجارت و امور مالی، جمعیت و وسعت کشورها، صنعت و میزان دسترسی دولت‌ها به تسلیحات نظامی. این در حالی است که اکنون با وجود اثرگذار بودن عوامل یادشده، کشورهای قدرتمندند که به قدرت هوشمند - یعنی تلفیقی از قدرت نرم و سخت - دست یافته‌اند و از تکنولوژی‌های جدید، به ویژه رسانه، بیشترین استفاده را در راستای اهداف خود دارند. از نظر نای، موفقیت در سیاست‌های جهانی مستلزم استفاده از قدرت نرم به همراه قدرت سخت می‌باشد. پس، کشورهایی در این زمینه موفق‌اند که توجه کافی به استفاده از قدرت نرم داشته باشند. (Nye, 2011) از نظر نای، قدرت نرم توان یک کشور برای دستیابی به اهدافش از طریق جذابیت و نه اجبار یا تنبیه می‌باشد. این جذابیت از فرهنگ و ایده‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌گردد. از نظر وی، سه منبع اصلی قدرت نرم یک کشور که منجر به امنیت بیشتر می‌شود عبارت‌اند از: ۱. فرهنگ آن کشور [در جایی که برای

دیگران جذاب باشد] ۲. ارزش‌های سیاسی آن کشور [زمانی که مطابق با معیارهای زندگی آنها در داخل و خارج از کشور باشد] ۳. سیاست خارجی آن کشور [زمانی که در نظر دیگران مشروع و دارای اقتدار اخلاقی باشد]. (Nye, 2004)

اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از دید نظریات لیبرال

- با توجه به نظریاتی که ذکر شد، می‌توان اصول کلی دفاع از دید لیبرال‌ها را چنین برشمرد:
۱. تأکید روی ساختارهای داخلی حکومت‌ها و تلاش برای برقراری نوع خاصی از حکومت (لیبرال دموکراسی) جهت جلوگیری از وقوع جنگ و درگیری است؛
 ۲. حق تعیین سرنوشت و اعتقاد به آزادی‌های فردی شهروندان نقش بسیار مؤثری در برقراری صلح دارد؛
 ۳. مشروعیت بخشیدن به حمایت و طرفداری از شکل خاصی از زندگی که همان شیوه لیبرالی و با آزادی‌های فردی می‌باشد، که جنبه هنجاری و ارزشی لیبرالیسم نیز شمرده می‌شود هدف از دفاع است؛ (Ignatieff, 2003).
 ۴. جنگی اگر طبق معیارهای لیبرال روی دهد، باید با اهداف انسانی و برای حمایت از نوع بشر روی دهد؛
 ۵. نظام امنیت دسته‌جمعی به عنوان کارآمدترین شیوه برقراری صلح جهانی لحاظ می‌شود [اتکای بیش از حد لیبرال‌ها به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و نقش آنها در دفاع از صلح در این راستا می‌باشد]؛
 ۶. تأکید لیبرال‌ها در جنگ روی قوانین و حقوق است [حقوق اساسی و حقوق بشر مبنای قضاوت لیبرال‌ها برای دفاع و مقابله با تجاوزگران می‌باشد]؛
 ۷. اولویت قائل شدن برای مسائل اقتصادی و رفاهی و توجه کمتر به بخش‌های نظامی تا حد زیادی می‌تواند رقابت در حوزه‌های نظامی را کاهش دهد و صلح و ثبات بیشتری به ارمغان آورد؛
 ۸. تجارت آزاد ابزاری بسیار مناسب هم برای گسترش ارتباطات و هم برای افزایش هزینه‌های جنگ برای کشورهایی که قصد تجاوز دارند است؛

۹. در مواردی که تجاوزی ناعادلانه صورت گیرد، جنگ عادلانه به عنوان وسیله‌ای برای دفع شر و برقراری مجدد صلح مشروع است [جنگ‌های لیبرال معمولاً با توجیه تهدیدات جهانی از قبیل تروریسم شروع می‌شوند و لیبرال‌ها خصوصاً برای بالا بردن مشروعیت جنگ‌ها، تهدیدات محلی را به صورت تهدیدات جهانی نمایانگر می‌سازند]؛
۱۰. تأکید روی شاخص‌های اخلاقی‌تری از قبیل قدرت نرم در مقایسه با قدرت سخت منجر به کاهش استفاده از نیروی نظامی کشورها خواهد شد.

اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از دیدگاه اسلام

در حقوق اسلام از دو مفهوم جنگ و جهاد [اصغر] استفاده شده است. جهاد به معنای جنگ در راه خدا و علیه دشمنان خداست. از این رو، می‌توان گفت جهاد که از مفهوم جنگ از یک جهت گسترده‌تر و از یک جهت نیز محدودتر است. با این تلقی از جنگ و جهاد، می‌توانیم بگوییم در اسلام صرفاً جنگی مشروع است که در راه خدا باشد؛ اسلام اصالت را به عدم توسل به زور داده، دفاع و جهاد ابتدایی استثنا بر این اصل است. دفاع انواع مختلفی دارد و دفاع از سرزمین‌های اسلامی، دفاع از جان و مال مسلمین که مورد تجاوز واقع شده‌اند و دفاع پیشگیرانه را شامل می‌شود. دفاع از نظر فقها تکلیفی الهی است که بر هر فرد مسلمان واجب است. در اسلام علاوه بر دفاع بر مقابله به مثل نیز تأکید شده است و آن را حق مسلمین در مقابل جرایم ارتكابی علیه آن [مثل بمباران مناطق مسکونی] می‌داند، به شرطی که متناسب با جرم ارتكابی باشد (عظیمی شوشتری، ۱۳۸۷: ۲۰-۲۲).

اسلام، ضمن اینکه دفاع مشروع را حق طبیعی برای نوع بشر به حساب آورده، دفاع را هم در روابط داخلی مسلمین و هم در روابط بین‌المللی جاری و ساری می‌داند. بنابه نظر تمامی فقیهان مسلمان، چنانچه بر مسلمین یا سرزمین‌های اسلامی و یا اساس اسلام از جانب دشمنان هجوم صورت گیرد، بر همه مسلمانان واجب است با تمامی امکانات و توان خود از آن دفاع کنند. این وجوب به اهالی آن سرزمین اختصاص ندارد، بلکه بر همه مسلمین واجب می‌شود، هرچند از آن محل دور باشند (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۴-۱۵). مبانی دفاع مشروع در اسلام آیات متعددی است از جمله: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا

تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ الْمُعْتَدِينَ»؛ در راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند کارزار کنید، اما تعدی روا مدارید که خدا متجاوزان را دوست ندارد. (بقره: ۱۹۰)

در این آیه شریفه، کلمه «قتال» به کاررفته و «قتال» به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند که او قصد کشتن وی را دارد و این دفاع است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸۸).

دفاع مشروع (عادلانه) از منظر اسلام

در اسلام، یکی از شروط اساسی برای مشروعیت جنگ کسب رضایت خداوند است که از آن با عنوان «جهاد فی سبیل الله» و یا «قتال فی سبیل الله» یاد می‌شود. بر این اساس، از دیدگاه اسلام، بر خلاف سایر مکاتب بشری، جنگ‌هایی که برای اهداف غیرالهی از جمله کشورگشایی، مداخله نظامی و سلطه‌طلبی و یا در پاسخ به هوس‌ها و غرایز نفسانی از قبیل ریاست‌طلبی شروع شوند هیچ‌گاه جنگ مشروع تلقی نمی‌شوند. آیات ۴۱ و ۱۱۱ سوره توبه و همچنین آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره بقره در زمره آیاتی‌اند که در آنها به نوعی به اصل جهاد فی سبیل الله اشاره شده است. تا آنجا که در خصوص جنگ عادلانه در سطح اول یا مرحله آغاز جنگ مربوط می‌شود، نخستین سؤالی که در مبحث دیدگاه اسلام در مورد جنگ مشروع یا عادلانه و ارتباط آن با مداخله بشردوستانه مطرح می‌شود این است که آیا یک چنین رویکردی در اسلام مطرح شده است یا خیر. طرفداران بحث مداخله بشردوستانه در اسلام چنین استدلال می‌کنند که بر اساس آیات و روایات و نیز بر اساس سنت پیامبر ﷺ و عملکرد خلفای راشدین، مداخله بشردوستانه و سنت جنگ عادلانه با شروط و مقدماتی در اسلام آمده و به آن عمل شده است. این عده اسلام و احکام اسلامی را پیشگام ایده‌ای می‌دانند که پس از قرن‌ها در اروپا و دنیای مسیحیت با عناوینی همچون جنگ عادلانه و صلح الهی ارائه شد (خانی، ۱۳۸۵: ۷-۹).

اصولاً، اگر ما یکی از اهداف اساسی جهاد در راه خدا را برخورد با طاغوتیان، ستمکاران، مستکبران و رهایی مظلومان و مستضعفان از ظلم و ستم آنها بدانیم، این هدف به خودی خود می‌تواند یکی از مصادیق اصل مداخله بشردوستانه تلقی شود. حدیث نبوی مشهوری که در آن پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «هرکس که ندای مظلومی را بشنود که

مسلمانان را به کمک خود فرامی‌خواند و بدان بی‌اعتنا باشد، مسلمان نیست» (طوسی، ۱۴۰۱: ۱۷۵) مصداق دیگر این مدعاست.

در هر صورت، علاوه بر اصول کلی پیشین، در مقایسه شروط توسل به جنگ در نظریه جنگ عادلانه در مسیحیت و جنگ مشروع در اسلام می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. همان‌گونه که در نظریه جنگ عادلانه آمده است، هدف مشروع و نیت خیر و خدایی (فی سبیل‌الله) از جمله شروط اساسی برای مشروعیت توسل به جنگ در اسلام است؛
۲. وجود دلیل یا دلایلی مشروع برای تجویز توسل به جنگ نیز از شرایط اساسی جنگ مشروع در اسلام به‌شمار می‌رود. بسط و گسترش عدالت، ترویج اسلام، دفاع از حریم مسلمانان و پاسخ به فریاد کمک‌خواهی مظلومان و مستضعفان در زمره مهم‌ترین این دلایل به‌شمار می‌روند؛
۳. سومین شرط مشروع بودن جنگ در اسلام، آغاز آن و هدایت آن به وسیله یک مرجع صالح و دولت مشروع است (نجفی، ۱۳۷۶: ۱۱)؛

۴. در خصوص نظر اسلام درباره احتمال موفقیت در جنگ - آن‌گونه که در نظریه جنگ عادلانه آمده است - دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ برخی از صاحب‌نظران که پیرو قاعده تکلیف هستند - با استناد به اینکه مسلمانان مأمور به تکلیف هستند و نه نتیجه - چنین اظهار می‌دارند که صرف نظر از اینکه نتیجه جنگ پیروزی یا شکست باشد، اگر دیگر شرایط لزوم و وجوب ورود به جنگ مهیا باشد، توسل به جنگ مشروع است. این دسته از صاحب‌نظران موارد مشخصی از حوادث تاریخ اسلام از جمله قیام امام حسین علیه‌السلام یزید را مصداق این مورد می‌دانند که در آن امام علی علیه‌السلام، با وقوف و علم به نتیجه جنگ، تن به کارزار داد. در مقابل این نظریه، دسته دیگری از صاحب‌نظران این مثال را یک استثنا تلقی کرده‌اند که به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را تعمیم داد. (خانی، ۱۳۸۵: ۹-۱۰)

برخی دیگر از متفکران، نظیر شهید مطهری، نظریه جهاد و توسل به جنگ را در تعریف «تجاوز دشمن» عنوان کرده، چنین استدلال می‌کنند که تجاوز مفهوم عام است و منحصر به تجاوز به ناموس، به مال و یا به سرزمین نمی‌شود بلکه مواردی چون تجاوز به استقلال، آزادی و ارزش‌ها را نیز دربرمی‌گیرد که در پاسخ به آن می‌توان به جنگ توسل جست.

(مطهری، ۱۳۵۰: ۲۲)

مصادیق دفاع مشروع در دیدگاه اسلام

عمده مصداق‌های دفاع مشروع در اسلام شامل دو مورد اساسی می‌باشد که عبارت‌اند از دفاع از سرزمین‌های اسلامی و دفاع از جان و مال مسلمین که مورد تعدی واقع شده‌اند. مسئله توسل به زور برای حفاظت از جان اتباع در حال حاضر مورد اختلاف نظر علمای حقوق است. اما روش عملی کشورها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، سبب شده که بسیاری از حقوقدانان آن را جزئی از دفاع قلمداد کنند. در اسلام، دفاع فقط به دفاع از بلاد مسلمین خلاصه نمی‌شود، بلکه شامل جان‌ها و نفوس مسلمین نیز می‌باشد، اعم از اینکه در سرزمین خود زندگی کنند یا به دلیلی در سایر نقاط به سر ببرند. اگر مسئولیت اصلی و اساسی دولت‌ها در وهله اول ایجاد امنیت کافی برای زندگی و سلامت اتباع خود است، باید حق داد که هر دولتی در جهت انجام این تکلیف به دفاع از جان اتباع خود پردازد و از مخاطراتی که آنها را تهدید می‌کند رهایی دهد، به این شرط که این اصل مورد سوءاستفاده قرار نگیرد. از آنجا که گفته شده اگر کفار فرد مسلمانی را اسیر کنند، واجب است بر ما که برای رهایی او از چنگال کفار قیام کنیم، در این صورت، به طریق اولی، نجات جان آن عده از مسلمین که برای تجارت یا هر دلیل دیگری در کشوری از کشورهای دیگر به مخاطره افتاده یا از سوی کفار، مورد تهدید و آزار و شکنجه قرار گرفته‌اند بر همه مسلمین واجب می‌شود. (عظیمی شوشتی، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۸)

دفاع و جنگ پیشگیرانه از منظر اسلام

در این نوع دفاع، کشوری که همسایه‌اش یا هر کشور دیگری در حال آماده شدن برای تجاوز است - چنان‌که تجهیزات نظامی در مرزها مستقر کرده یا اقدام به ایجاد استحکامات غیر ضروری در مرز نموده یا... - پیش‌دستی کرده، به کشور مزبور حمله کند در مورد مشروعیت پیش‌دستی کردن در چنین حمله‌ای، به سبب سوء استفاده از مفهوم دفاع در مقاطع مختلف، مباحثی وجود دارد. البته، به طور کلی به نظر می‌رسد که دفاع پیشگیرانه اگر واجد شرایط زیر باشد، می‌توان آن را از موارد دفاع مشروع دانست:

۱. تهدید از سوی کشور، دیگر خواه به صورت علنی باشد و خواه در پی بحران و

اختلافات سیاسی حاد در روابط طرفین نمود یافته باشد

۲. توانایی دولت تهدیدکننده به اجرای تهدیدات خود و انجام عملیات نظامی

۳. عدم امکان به‌کارگیری راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای جلوگیری از تجاوز دشمن یا

ناکام ماندن این اقدامات. (عظیمی شوشتری، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۹)

در حقوق اسلام، مسلمین در مواردی که خوف حمله و تهاجم دشمن به بلاد اسلامی برود [البته، با دلایل و شواهد محکم، نه صرف احتمال ضعیف] محق‌اند که از خود دفاع کنند. امام خمینی ره در این باره می‌فرماید: «اگر ترس از این باشد که بیگانگان به یکی از دولت‌های اسلامی هجوم برند، بر تمام دولت‌های اسلامی واجب است به هر وسیله ممکن از آن دفاع کنند، همچنان‌که بر سایر مسلمین نیز واجب است.» (خمینی، ۱۳۸۵: ۳۲۷) در اینجا، ترسی مورد نظر است که بر دلایل روشن و شواهد آشکاری مبتنی باشد. بر اساس این نظر، اگر دشمن مهیا و آماده حمله به سرزمین‌های اسلامی است، می‌توان برای پیشگیری و جلوگیری از تجاوز دشمن به سرزمین‌های اسلامی و در خطر قرار گرفتن جان و مال و ناموس و شهرها و تأسیسات اقتصادی و بازرگانی در کشور اسلامی از هر وسیله ممکن استفاده شود. این وسیله می‌تواند دفاع پیشگیرانه و ورود به خاک دشمن برای حفاظت از این اماکن در برابر آتش دشمن باشد. نکته اساسی این است که به محض رفع خطر، تکلیف از مسلمین برای ادامه جنگ برداشته می‌شود و چون پس از آن دفاع مفهومی ندارد، نمی‌توان به جنگ ادامه داد. (خمینی، ۱۳۸۵: ۳۴۰)

قواعد و مقررات جهاد، جنگ و دفاع در اسلام

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، هدف اسلام از جهاد دفاع یا مداخله بشردوستانه است. از این رو، نمی‌توان اجازه ورود هر نوع خسارت غیرضروری و غیرمتعارف را داد. جنگ اسلام برای تصرف سرزمین نیست که مجوز قتل عام صادر کند. جنگ اسلام برای رهایی نوع بشر است. بنابراین، متناسب با این اهداف، به‌کارگیری هر نوع سلاحی را که موجب قتل عام یا بروز رنج‌های غیرانسانی بر افراد شود ممنوع می‌داند و لشکریان اسلام مکلف‌اند به گونه‌ای عمل کنند که کمترین خسارت و کمترین تلفات حتی به سربازان دشمن وارد آید. (عظیمی شوشتری، ۱۳۸۷: ۴۵-۴۶)

بر مبنای عملکرد پیامبر ﷺ، و فقهای اسلام، به‌کارگیری هرنوع مواد سمّی بر سرزمین‌های مشرکان که موجب مسمومیت افراد یا آلوده کردن آب یا محیط زیست شود، ممنوع می‌باشد. پس، ساخت سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی را به‌ویژه به سبب قدرت تخریب بسیار و مسمومیت‌هایی که این سلاح‌ها به‌وجود می‌آورند مشروع نیست. و استفاده از این سلاح‌ها به سبب تلفات وسیع به افراد غیرنظامی و ایجاد تلفات غیرضروری نیز به طریق اولی ممنوع است. همچنین، ایجاد سیل و باز کردن آب بر روی دشمن به گونه‌ای که منجر به نابودی سرزمین وی گردد را برخی منع و برخی مکروه دانسته‌اند. (نجفی، ۱۳۷۶: ۶۵-۶۷)

اصول حاکم بر دفاع در روابط بین‌الملل از منظر اسلام

- با توجه به موارد فوق می‌توان اصول حاکم بر دفاع از منظر اسلام را در موارد زیر برشمرد:
۱. مشروعیت جنگ و دفاع در اسلام زمانی فراهم می‌شود که این جنگ در راه خدا باشد، نه در راه کسب منافع مادی؛
 ۲. در اسلام اصل بر عدم توسل به زور است و جنگ در صورتی مشروع می‌باشد که تجاوز و یا احتمال تجاوز از جانب دشمنان اسلام وجود داشته باشد؛
 ۳. توسل به جنگ در اسلام محدود به جغرافیای خاصی نبوده، با توجه به اصل دفاع از سرزمین‌های اسلامی و دفاع از جان و مال مسلمین در هرکجایی که باشند، حتی فراتر از سرزمین‌های اسلامی نیز می‌رود؛
 ۴. جنگ و دفاع در اسلام ناظر بر دو بُعد فردی و اجتماعی است، زیرا اولاً بر هر کسی واجب است و ثانیاً آحاد جامعه مسلمین باید در مقابل تجاوز دشمنان اسلام واکنش نشان دهند؛
 ۵. مقابله به مثل نوعی دفاع در اسلام است [در انجام این عمل باید تناسبی بین واکنش مسلمین با تجاوز دشمنان وجود داشته باشد]؛
 ۶. مداخله بشردوستانه در اسلام در صورتی که مظلومان خواستار کمک از مسلمانان باشند جایز است؛
 ۷. جنگ پیشگیرانه در صورتی که تهدید از جانب دشمن صریح و تا حدود زیادی حتمی باشد جایز است؛

۸. با توجه به اینکه اسلام از قتل عام و تحمیل رنج‌های غیر انسانی بر دشمنان نهی می‌کند، استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و غیرمتعارف از قبیل سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و سلاح‌های هسته‌ای خلاف اصول اسلامی است.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که در بحث اصلی به آن اشاره کردیم، یافتن دلایل جنگ و شرایط برقراری صلح و امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای و ملی هسته اصلی رشته روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد. انسان از روزهای آغازین زندگی برکره زمین همواره با پدیده جنگ مواجه بوده است.

مطالعه‌ای که در این مقاله راجع به دو رویکرد اسلامی و لیبرالیستی انجام شده نشان می‌دهد که هرکدام از این دو رویکرد نگاه متفاوتی به جنگ و صلح و دفاع دارند.

لیبرالیسم در تقابل با رئالیسم تفسیر خوش بینانه‌ای از ماهیت و ذات انسان دارد. این در حالی است که رویکرد اسلامی نگاهی میانه به ذات انسان دارد. این نگاه خوش بینانه لیبرالیسم در تبیین و توضیح روابط بین‌الملل نیز مشهود است، چنان‌که لیبرال‌ها - تحت تأثیر نگاه خوش بینانه به ذات انسان و اشتراک منافع میان آنها - اصل حاکم بر نظام بین‌الملل را صلح محوری می‌دانند. البته، از این نظر، اسلام نیز اصل حاکم بر روابط بین‌الملل را صلح می‌داند اما صلح مورد نظر اسلام نه ناشی از ذات صلح طلب انسان و اشتراک منافع آنها بلکه ناشی از اخلاقی بودن و ارزش والای صلح در مقابل جنگ می‌باشد.

یکی دیگر از اصول اساسی نظریه لیبرالیسم اعتقاد به این است که منافع مشترک اقتصادی مانع از جنگ میان کشورها می‌شود. بنابراین، بهترین راه دفاع همانا تأکید بر منافع مشترک اقتصادی و تقویت همکاری‌ها در این حوزه می‌باشد. این در صورتی است که تاریخ روابط بین‌الملل در بسیاری از موارد، مانند رقابت میان قدرت‌های جهانی در زمان وقوع جنگ جهانی اول و دوم با وجود منافع مشترک اقتصادی، این اصل را نقض می‌نماید. به طور کلی، لیبرالیسم دیدگاه مثبتی نسبت به ذات بشر دارد. لیبرال‌ها اعتماد زیادی به عقلانیت بشری داشته، معتقدند که در امور بین‌المللی می‌توان از اصول عقلانی پیروی کرد. در این نظریه، اخلاقیات و ارزش‌های انسانی از جایگاه ویژه‌ای در نظام بین‌الملل برخوردار می‌باشند. ولی

این تئوری راهکارهای اساسی برای شکل‌گیری چنین نظامی بر پایه ارزش‌های انسانی ارائه نمی‌دهد. در مقابل، رویکرد اسلامی بر اصل اعتدال و میانه‌روی در مبانی هستی‌شناسی خود تأکید دارد و، با رویکردی جامع‌تر نسبت به سرشت بشر (خیر و شر) و روابط بین‌الملل (ترکیب صلح و جنگ)، توانسته است تا حدود زیادی تفسیر مناسبی از ماهیت روابط بین‌الملل ارائه دهد. در این دیدگاه، صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز انسان‌ها - با وجود عقاید و مذاهب گوناگون آنها - ارزش و هدف است. هدف از صلح مصلحت‌گرایی نیست بلکه خود صلح مصلحت است، زیرا رشد و تعالی انسان و تفاهم برای رسیدن به توافق‌ها و گرایش به حق در موقعیت صلح امکان‌پذیر است. اسلام صلح و همزیستی با ادیان و دیگر ملت‌ها را به صورت قاعده اساسی در نظام تشریحی خود ملاحظه کرده است؛ احکام جنگ در اسلام تنها در حال ضرورت است، که در این حالت ضرورت جنگ مشروع می‌شود. اسلام، در تمام شئون مادی و معنوی، رعایت اخلاق و ارزش‌های انسانی را به طور کامل لازم می‌داند، حتی در میدان نبرد و جنگ. خلاصه اینکه اسلام در روابط خارجی صلح را قاعده و اصل همیشگی می‌داند و جنگ را استثنائی محدود به حالات ضروری و خاص برمی‌شمارد.

در این بین، لیبرال‌ها توجه خاصی به ساختارهای داخلی حکومت‌ها نشان داده، عامل اصلی و تعیین‌کننده در برقراری صلح و، در پی آن، بهترین نوع دفاع را تغییر ساختارهای داخلی حکومت‌های غیر دموکراتیک می‌دانند. از این رو، بسیاری موارد از قبیل جنگ عادلانه (مشروع) و جنگ‌های پیش‌دستانه و پیشگیرانه را مشروع و اخلاقی می‌دانند. این در حالی است که در اسلام اصولاً دفاع و آمادگی برای دفاع از مهم‌ترین اصول امت اسلامی است و همواره توجه خاصی به آن می‌شود. حتی مبحث جهاد به‌عنوان مهم‌ترین دیدگاه اسلام در باب جنگ نیز هدف جهاد را دفاع از مسلمین و سرزمین‌های اسلامی و جان و مال شهروندان می‌داند.

وجه دیگری که قابلیت مقایسه بین این دو دیدگاه می‌باشد در به‌کارگیری ابزار برای دستیابی به صلح یا دفاع است. لیبرال‌ها در این موارد با رویکرد خوش‌بینانه خود طبیعتاً دفاع را در اغلب موارد غیرضروری می‌دانند و با اتکا به مفهوم امنیت دسته‌جمعی تأکید خود را بیشتر روی شاخص‌های نرم از قبیل اقتصاد و فرهنگ می‌گذارند. این در حالی است که اسلام رویکرد واقع‌گرایانه‌تری در این مورد دارد و همواره مسلمانان را تشویق می‌کند که در

امور دفاعی به بیگانگان وابسته نباشند و همواره خود را برای مقابله احتمالی دشمن آماده سازند. پس، ابزار دفاعی مورد نظر اسلام سخت‌تر از ابزار لیبرالیسم می‌باشد. در نهایت، می‌توان رویکرد اسلام در مقابل لیبرالیسم را میانه‌روتر و جامع‌تر دید. رویکرد لیبرالی، با ایده‌های آرمان‌گرایانه و البته مترقی خود، راه را بر بسیاری از اموری که انجامشان برای حفظ امنیت کشورها ضروری به نظر می‌رسد می‌بندد. می‌توان از موارد بسیاری از عدم موفقیت نظام امنیت دسته‌جمعی و آرمان‌های مترقی لیبرال‌ها یاد کرد: وقوع جنگ جهانی دوم با وجود تأکید نظام جامعه ملل بر امنیت دسته‌جمعی، جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ شوروی و افغانستان، جنگ هند و پاکستان، جنگ ایران و عراق، جنگ اول و دوم خلیج فارس، جنگ افغانستان، مداخله در لیبی و سوریه، مداخله روسیه در گرجستان و اکراین. در مقابل دیدگاه لیبرالی، دیدگاه رئالیستی است که تأکید اصلی این رویکرد بر تقویت توان نظامی و توجه کمتر به همکاری و تعاملی میان انسان‌ها و دولت‌ها می‌باشد. در این بین، رویکرد اسلام را می‌توان رویکردی میانه بین این دو رویکرد دانست که هم روی تعامل و همکاری تأکید دارد و هم روی دفاع به عنوان ابزاری اجتناب‌ناپذیر در مقابل تهاجم بیگانگان. رویکرد اسلامی هم همکاری و تعامل را می‌بیند و هم جنگ و خشونت را. پس، اسلام در بُعد هنجاری خود هم به همکاری تجویز می‌کند و هم به آمادگی برای دفاع در مقابل دشمنانی که قصد تجاوز به سرزمین و جان و مال مردم را دارند. بنابراین، رویکرد اسلام را می‌توان جامع‌تر و کامل‌تر از سایر رویکردها، خصوصاً رویکرد لیبرالی، دانست.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۹). «رویکرد اسلامی به روابط بین الملل در مقایسه رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی»، دانش سیاسی، س ۲، ش ۶.
- خانی، محمدحسن (۱۳۸۵). «بررسی تطبیقی مبانی حقوق بشردوستانه در اسلام و مسیحیت»، دانش سیاسی، ش ۴.
- خمینی [امام]، روح‌الله (۱۳۸۵). تحریر الوسیله، تهران.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). «مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین الملل»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، س ۶، ش ۲.
- ستوده، محمد (۱۳۸۲). «ماهیت انسان و روابط بین الملل»، علوم سیاسی، شماره ۲۲.
- طباطبایی، سیدمحمدحسن (۱۴۱۷). تفسیرالمیزان، ترجمه محمدتقی مصباح یزدی، چ ۳، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- طوسی (۱۴۰۱). تهذیب الاحکام، بیروت.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۴۰۹). النهایه، موسوعه الینابیع الفقهیه، قم: قدس محمدی.
- عبدالعظیم، احمد فروغ (۱۳۸۶). «لیبرالیسم جنگ: خشونت در نظریه سیاسی لیبرال»، اعتماد ملی.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). رژیم‌های بین‌المللی، تهران: ابرار معاصر.
- عظیمی شوشتری، عباسعلی (۱۳۸۷). «قوانین و مقررات کلی جنگ و دفاع در اسلام»، مصباح، س ۶، ش ۲۲.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحولات نظری در روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۰). جهاد، تهران: صدرا.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۷۶). جوهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- نوع‌پرست، زهرا (۱۳۹۰). «دموکراسی، عدالت و صلح»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۹.

- Cortright, David (2008), *Peace: A Short History of Movement and Ideas*, Cambridge: Cambridge university press.
- Danilovic, Resna&Joe Clare (2009), "The Kantian Liberal Peace", *American Journal of Political Science*, Vol. 51.
- Elman, Miriam Fendius (1997). *Paths to Peace: Is Democracy the Answer?*, Massachusetts: MIT Press.
- Hobson, John M (2001). *The State and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ignatieff, Michael (2003). *Empire Lite: Nation-building in Bosnia, Kosovo, Afghanistan*, London: Vintage.
- Lipset, Seymour Martin (1995). *The Encyclopedia of Democracy*, London: Routledge [Vol. III].
- Mandelbaum, Michael (1988). *The Fate of Nations: The Search for National Security in the Nineteenth and Twentieth Centuries*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Nye, Joseph S. (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
- Nye, Joseph S (2011). *The Future of Power*, New York: PublicAffairs.
- Oneal, Bruce Russett and John R. (2001). *Triangulating Peace: Democracy, Interdependence and International Organization*, New York: W.W. Norton & Company.
- Tuscisny, Andrej (2007). "Security Communities and Their Values: Taking Masses Seriously", *International Political Science Review*, Vol. 28. pp. 425-449.